

از مایه نجات نیست کار از سعی و کوشش گذشته با وجود آن حضرت خان سلامت است و  
رسیده و کار حسب تر شده بیرون می باید رفت چون خان آثار کرامت حرب و خون  
وز نامه آن مردم مشاهده نموده دانست که دل از دست داده اراوه فرار و  
ناچار روی از معرکه بر تافت اما چون عثمان گردانیده و دو گام پس نهادند بوجی تفرقه و  
در میان آنجا محو واقع شد که با دین محمد خان زیاده از نسبت نفر تا نمره تیر لباس از عجب  
دوسه مرتبه داخل باشند و سر نیزه در زمین فرار بجان رسیده بود اما از ارتفاع همان کرده  
چهل دختران مشاهده شد که خون بسیار از جیب و بغل او در توران آمده در آنجا زمین  
گفت تو اهل و خیال در شهر و از بی کجای آنی باز گرد من از آنجا باز گشته خود را بشهر  
تا وقتی که استقامتی پیدا شد و باقی سلطان باسی چهل نفر جوان از معرکه بیرون رفته بطرف  
افتاد راه شیرکان و آمد خود پیش گرفته بنجار رفت و حسب تقدیر الهی او را در راه  
تحتیات عظیم روی داد و انقضه در آن جنگ بسیاری از معارف سپاه کشته شده اکثر امرا  
خصوصا حاجی بی حکم هرات و قاجوی بهادر و مرزا عباد الله منقط و محمد مراد بی و محمد یار  
و سایر امرای بعضی در معرکه قتل رسیدند و بعضی گرفتار شدند و از سر و اران معتبر کسی  
بخت غازیان جاودت شعار با سر خیابان و حوالی کازر گاه و از آنجا که استان مخالفان را  
سوره قتل با فراط کرده و عدو قتیلان چهار هزار کس سید اما از شدت ایلغار چند روز  
تک و تاز و معرکه تبرد و حرارت هوا اکثر سپهاسای لشکریان از حرکت باز مانده پیشتر نتوانستند  
و شب نیز خایل شد و از جماعت او زیگیه که از معرکه جهان سلامت بیرون بر دهنه کرس که  
عیال و عیال و شهر داشت روی بشهر آورده و تحت عیالان گرفته از متاکات آنجا  
بر داشته راه میزد و نمایان میشد که قند و جی که عیال و شهر داشتند از جنگ راه  
حضرت اعلی شاه علی بیرون می و اقبال بکار روان برای بریان سواد هرات رسیدند  
و در دست عیال از عیال ای بیرون می و اقبال گشت و عیال بیرون می و اقبال

شعوب فوجی از غازیان قزلباشی بختیاری است اشرافه ستادند و از ساعت بهرات بفرجاست  
 فعل ارم ترین مغزگشته منظره انظار عیال و اطفال است بقی نزدیک حضرت اعلیٰ بناظر  
 و را بتوجهات شمر و ائمه اطمینان و اور بودند با طفت پیش از پیش رفت و در ایام سبب قلع  
 یکساکری غلام خایمه شمر لایه سپردند که سستند و مقرر نگا بدار و بپوشان از جانب جی خونان نیز  
 و انقض اطفال این رسید که همین توجه و اشارت شمایه ای باک نوار زرد بست و زمان سابق  
 بصورت در آمدن سده این و الیته از غار و قاشاک از باب نماند پاک گردید و گردید و این  
 و در آنجا بر سر سینه در جبهه کین یافته و در زبان حال در خیمه قال گو یاست میست

باز بر یک ترا تسبیح خوانی	باگر هر سوی من کرد زبانی
ز صد شکر کی تا گفته باشم	بنویز از بی زبانی خسته باشم

در آنجا در جبهه بجای آورد که جبهه اعلیٰ محافل به قلعه نهادند تعیین نمود و بود بعد از آن در میان  
 حضرت اعلیٰ شمایه و سلطان مراد خود اندکار و در صورت صلح رومی نمود چون شرط شده بود که  
 مابین انقضاء بملک و پنجه و تصرف نسبت به آن طرفین باشد کما کان ستم بود از جانبین قرض نرود  
 بدین جهت قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف و میان ماند و چون قلعه نهادند خراب بود و غرض  
 بهر سو یات یعنی قزلباشان از خزانه بند او داده می شد هر چند در نظرف بنا بر دست بیانی متعرض  
 آن نمیشدند اما از آن سر در بنیاد و شوا این بود که در و میوه و هر روز راه از میان الکامی قزلباش  
 گذشته به قلعه مذکور که در وسط موره قله و علیت که بکوه عراق عجم است آمد و شد نمایند مگر از حقیقت  
 بوزر او ارکان دولت با دشاه روم انعام کردند که بودن این قلعه که چهار دیواری پیش نیست  
 و منتفی از آن بدیوان با دشاهی نمی رسد و بالاخره و حسب فساد و تصور بنیان مصالحه اتحاد و  
 اولی نیست که آن قلعه خراب شود و میر بنا بر دست بیانی و بلا خطرای دور قبول از منحنی نگردد بعد  
 از فوت سلطان مراد خان پسرش سلطان محمد خان با دشاه شد در مالک روم او با تن بید و کتاف  
 هر طبقه سر بشویش و فساد بر آورده خود را جلای نام کردند و حسب وفارت مالک می نمودند

مکتوبی بر حقیقت فتح خراسان بیان محاربه دین محمد زان حضرت بادشاه عالیجاه جلالت الدین محمد اکبر بادشا  
 مرقوم قلم عظیمین رقم گردیده و همچنین محمد قلی بیگلرلیک قاسمی عمرادر بر رسالت روم تعیین فرموده مکتوب  
 محبت اسلوب سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان فرمان فرمای ممالک قیصری نوشته از فتوحات  
 که روی نموده بود اعلام دادند و بوداقی خان و فوجی از تورچیان را که همراه نورمحمد پسر شاهی  
 فرستاده بودند ایشان باین شایسته با نظر فرشته چون باغباد رسیدند محمد ابراهیم سلطان  
 ولد محمد حسن سلطان که از بنی اتمام عبداللہ خان و خالوزاده عبدالحمون خان جوان صبیح  
 پشوده سال بود در باغباد حکومت قیام داشت از اخبار برنجوردگی ماوراءالنهر آوازه و وصول  
 موکب ظفر قرین شاهی و رسیدن نورمحمد خان بالشک قزلباش که مقارن کید دیگر به قوج پیوست  
 نزد زلی باحوال او راه یافته میخیزد است که فوراً خود را بمرور رسانیده از راه چارچوی بنچار رود  
 تورچیان خطام بنمایان جنگی کالیبرق الحاطف بطلب شتافت که اهلالت بالبدرا برادر میانه گرفتند  
 از کبیر که در ملازمت او بودند تاب صد میه قزلباش نیاروده بعد از محاربه برادران نیز نام پیوستند  
 محمد ابراهیم سلطان بدست نازیبان ظفر نشان در آمد همچنین ولایت نس او بیرون مقصد در آورد  
 و در تورچیه پسر شاهی بنمایان و سلیمان لیساول و ولی محمد سلطان برادر دین محمد سلطان که  
 در دربار آوازه و وصول موکب همایون و ورود نورمحمد خان پریشان خاطر گشته اکثر قبایل  
 در ولایت او افتادند و داشتند بی عامه آن دیار را بجا شب نورمحمد خان که وارث آن ملک  
 بود را غیب یافتند لاجرم وقت را بحال انکاشته در کمال یاس و حرمان دل از ملک و مال برداشتند  
 از راه پیار چو بنی را شتافتند االی مرو شعارد دولت خواهی نورمحمد خان ظاهر ساخته با استقبال  
 او شتافتند االی و سرخیلان قبایل جلابر و علی اعلی و شاطو و سایر ترکمانان آن خود و دو چو کثیر  
 بر سر نورمحمد خان جمع شده به عنان ظفر و اقبال بخلطه مرور آمدند در آن ولایت خطبه و مسکه  
 باسم سامی و لقب همایون آرایش یافت بوداقی خان و امر او تورچیان بمیان دولت  
 آمدند و شاهی نورمحمد خان را بر سر سلطنت ملک موروث ممکن ساخته محمد ابراهیم سلطان





مگر قلبی که در بیخودها خیزیده در شب تار راه دان پیش گرفتند غنایم مو نور بدست سپاه منصور  
 در آمد حضرت اعلی بعد مشاهد یکسخت و ظفر شکری چنان آس و عطا یای از جمله نامتناهی بجا آورد  
 بصورت شهر خود فرمود همت والا همت به تخیل قاهره مصر و من داشتند اطراف قلعه را بخت و نامرد  
 قسمت فرمود خوت و بهراس سقیاس بر محصوران مستولی گشته محمد و پیمان نموده در چند روز در  
 قلعه امانت بخت و اقبال روی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیونده مفتوح ساختند بعد  
 تسخیر قلعه تبریز و انتظام مهام آنجا که همت بر نگه و تسخیر کل ولایت سور و ثی آذربایجان بداخته  
 عنان عزیمت خسروانه بصوب پنجوان و ایروان انعطاف داده در اندک فرصت هر دو موضع  
 را تصرف از دست رومیان استخراج نمودند و سپاه نصرت پناه بسر کردگی اعدا و اوقاف شیراز  
 و جلال علی وزیر اعظم روم که با شکرت بشمار خود کار او را بجا ربه قریشاش فرستاده بود در وان  
 توقف نموده بودند فرستادند جلال اعلی تجسین قلعه اری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما بعضی  
 پائتایان بیرون آمده در چچیان پیش فرستادند عساکر طرفین یکدیگر با آتی شده جنگ در پیوستند  
 از جانبین و اولوری داده جنگهای مردانه میکردند تا سپاه قوی که سرداری اش در روی خا  
 آرایش و استحکام داشت ظاهر نشده بود در میان دست و پامی زدند بعد از آنکه قول پایون  
 نمایان شد آواز گریه و ناله گریه مبارزان موارک و آرزو گشته در چچیان سپاه منصور جلو ریز  
 بر سپاه مخالف تاخته صفت اعدا را بیکدیگر یا شنیدند شکست بر خورد روی افتاده تیغ آتش بار  
 صاعقه کردار سر افشانی می نمود عساکر نصرت آیین بی نیروی دولت و اقبال از توپ و تفنگ  
 رومیه احترام نموده مردان را میکشیدند قریب دو هزار کس درین سر که از سپاه مخالف  
 بقتل رسیدند محمد پاشا که سردار آن گروه بود زخمدار گرفتار گردید چون زخم مملک داشت  
 از زخم گذشت انواع قاهره نفع و فیروزی خود نمود بار روی امر اطمین شد و جلال علی صلح  
 در وقت ندانسته خبری بر آید زده گشتیها و سفاین یکبار در باجه وان که کبیرت آن بقلعه  
 وارد آورده با جمعی که مصلحت وقت در معرفت ایشان داشت بر سفاین در آمد گشتی

نظر استباک فایست مقرون می شد و احتیاج نهشت موکب بجایون نبود اما حضرت علی از آنجا  
 حزم و احتیاط که لازم در باب خرد و دانش است بمضمون این قول پیست  
 و نه من اگر نشیبه است سهل بنیاید گرفت | آتش اگر زوره است خرد نباید شمر و

عمل فرموده پیمند و میسر و جایون را بهر زمان کار و ولیران کارزار استحکام داده خود بنفس  
 در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افزا ختمند و مستعد بر زم متعاقب چه چرخان حرکت  
 صدای گریه و فیر که در کوس در گنبد نیگاون فلک چیده از ان طرف نیز پاشای مذکور چنانکه  
 و این دعوات رو سیانست خرابهای توبه و خرمین را بیکدیگر استوار نموده با تو چنان که بیان  
 پیش از ناخته با محمود پاشا و خلیل پاشا در قلب قرار گرفته باین شایسته پیش آمدند تا آنکه  
 بین افریقین شمالی انجامیده مبارزان طرفین دست باستعمال سیف و ستان بروند در اول  
 حال رو میان آثار جلالت ظاهر ساخته متواتر حملات ولیران می نمودند چرخان جیوش را چون  
 قولیاش با قول جایون نمایان شده تشعشع می نماید و فروز موکب نصرت قرین شای بر ساحت  
 معرکه نزدیک ظهور انداخت جنود رو سیه تاب صدمات ولیران عرضید و نیار و ده از ملاحظه  
 اعلام پادشاهی و چرخ فلک فرسای شایسته ای مترنزل و بیدست و پاکتته این المفر گویان  
 انترام سپردند جمعی از مبارزان قول جایون نیز بخار به ماسور گشته تنگ یابی آغاز سرافتانی نموده  
 بطرفه العینی از ان گروه انبوه در ان صحرا و کوه و پار نهانند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا  
 بتکل آمدند علی پاشا اسار و بیگ برادر و مقرب آنحضرت محمد بیگ گرفته اورا حضرت اعلی بنظر عتاب  
 و التفات در ونگریسته از غایت مروت جلی اورا دلداری بسیار داده خاطرش را بوقوع  
 عواطف خسروانند از نگاره آسیب زمانه اطمینان بخشیدند و اوجت محمد امین نام سپر خود  
 عظیم داشت که بسیار در معرکه قتل آید همان لحظه اورا نیز که جوان صلیح الیو بنیکو منظره حاصل  
 بود زنده آوردند اندکی بوجب اطمینان خاطر پاشا گردید که الطان شهر باری که فلان  
 او بود و جای آورد و جوش منصوره بر زمینان را نام و تقاب نمود که کسی از آن ملاکف











که از آن بلندی بنویز آمدند مردم دست راست خود را مقابل آن گروه فرستاده خود مرجه  
 بر تپه لشکریان را بطرف او راندند و یکتر ساخته از دو طرف خبرداران باشند بدین سویمت از  
 تمام خود حرکت کردند و مبارزه آن سپاه منصور آن حرکت را بر آنکسار مخالفان حمل کرده از  
 اطراف و جوانب صدای الله الله که شعار طبقه قزلباش است بلند ساختند از پیش و پس  
 و بوی آتش و بوی انفجار بچشم آورده از همه طرف جلو ریز بر سر دشمنان تا خنجر و از صدقات غیر آن  
 و جملات مردانه جنود و اقبال کمال تر لرزید و احتمالاً این احوال روزی آن راه یافته و دیگر مجال صحبت آری  
 به آنکه نیافتند و بنامی شوکت ایشان بکیارگی اندام پذیرفتند و در آن چرخا شجوی قزلباش  
 مانند شمشیر زهرت از طاس بلگون فلک انداختند خاک سحر را بخوانند انگلگون ساختند و عموم سپاه  
 را در چشمن انفجار و کلاویط اقیانوس عمل نمود و روسی بودی هر سبب نهادند با شایان و سرداران روس  
 و کرد و خطه در آن بلندی ثمرات قدم در زمین گذاشتند کاری از پیش برند صدر رسته نیست چون اردوی  
 خود را مسدود یافتند عثمان در اطراف طسوت و سداستن فتنه بیشتران قضا و قدر بشارت فتح و  
 ظفر آوردند و دشمنی ندای بخت از برای آنان فتحنا لک فتحا مبینا و رواده طنطنه  
 ینصیر لک الله نصر اعز سیرا بلند او ازگی یافت افواج تا بهره از عقب بنیامین شتاند  
 در هر قدم فوجی را بنوک سنان جانستان از صدر زمین ربوده خاک پلاک می انداختند در آن  
 صیوایی وحشت انگیز از کشته پشت و پا پدید آمدند جمیع سرداران روسیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول  
 گشته کوسه صفر که سردار معتبر بکلیزگی از زن الروم بود شجاعت خود مغرور بوده همیشه  
 را با گروان میزد و مصطفی پاشا و لاریضیه خاتون مشهور که وزیر نانی پادشاه روم و مدتها قائم مقام  
 وزیر اعظم بود و سپهرا احمد پاشا که فخریه و فوجی خان کرد و برادر غازی خان که روی زمین در  
 خانه بسردار بیدار پیوسته بود از جمله گرفتاران بودند کوسه صفر بجای فکات شیوه ناپسند مقتول  
 گردید و از مشایخ قزلباش علی پاشا و عثمان پاشا که بکلیزگی شام بود از امر پادشاه  
 پشایان روسی و سحر بگیان و میران قبایل و همسایگ و قریب شصت و هفتاد نفر مقتول گردید

سبب بپراقی بر بند شخصی نشان سرداری چچال اعلا بر کاتبان و سپاهیان و سپاهیان و سپاهیان  
 شیخ و مطلقا و لاجوردترین داده بود و در پیشگاهش در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 سنا و در حیندهای مخصوص میباشد از اینجا قیاس توان بود که هر چه در پیشگاهش بود و در آنجا بود  
 خند که پروای بر داشتن آن کرده اند حاصل کلام آنکه اسوال و اسوال و اسوال و اسوال و اسوال  
 زمان آرد و بود و تمامی تاریخ حادثات رفته بدست مردم نریه و در ساسان و ساسان و ساسان و ساسان  
 طالع بر آن نیافت هر کس از ملازمان و خواص و غیره بود و در این طالع و در این طالع و در این طالع  
 هست آن نیالوده بهمان کس عطا فرمودند پیری سلطان او را و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
 بدستور با و حرمت شد او شمشیر مرصع را با شش هزار فلدهای طلا از کورین از حیندهای آنجا بود و در آنجا بود  
 استدعای قبول آن کرد و مابقی اسوال و اشیا را منتشر شد بر خود را به پدید این و در آنجا بود  
 بقسط تو بچانه با مورگشته قریب یک هزار و صد عدد و توپ و ترمب آن بزرگ که در آنجا بود و در آنجا بود  
 و سردار خود را این بی سامانی و اضطراب که تجریر پیوست با عدد و وی خود را در آنجا بود  
 و از آن جانب بجهت آواز و در دو موکب ظفر قرین شاهی که بجانب ساسان شست بافته بود  
 مجال توقف و آرام نیافته راه دیار بگریش گرفت و آتشی از طرفین سپه خان فولاد رسید و در آنجا بود  
 در هنگام مکالمه و گفتگو با و خطاب آغاز نهاده گفته بود که این قضیه بجهت دلی اسوالی همیشه میآید  
 تو در لشکر حلب بر سر من آمده ناموسی چندین ساله با دست این دو سپاه و نماز گفت و در آنجا بود  
 و تو بچانه باد ساسی و اسوال لشکر بیان بابت دشمن افتاد و جمعی که با شاره سردار و در آنجا بود  
 همان ساعت بقتلش پرداختند و سپاه خود را بمیان سپاه حلب که اکثر لوزدان بی نام و نسب بودند  
 انداختند و نفرنگی بمیان آن گروه افتاد و راه حلب پیش گرفتند و گوی بر سر او چیهت نموده جان  
 شد سردار بیدار بگریسید حقیقت احوال بدرگاه خونریز عارض نمود چون مرد خیمه ری بود  
 سپاه غم و الم بر کشور جانفش مستولی گشت راه سفر آنحضرت پیش گرفت با بجز بارگاه آسمان جاه  
 دیگر سلاطین صفوی بلجا و ماب سلاطین اطراف و اکناف خصوصا سلاطین خوار و در آنجا بود

بجز دو سه بیچاره در آنجا و یا نیست پاسی از شب گذشت بود که محمدی از جانب علی قلیخان آمده  
 زده قرار بر سر و آرد و چون در آب و قناریه و سایر ممالک بود و دستور نیست که در شب  
 باقیب و در آنجا جمعیت آنجا بجز اینها نیست در آن شب که در آنجا جمعیت مردم فرود میاید و او باقی  
 در آنجا جمعیت از آنجا جمعیت در آنجا جمعیت در آنجا جمعیت در آنجا جمعیت در آنجا جمعیت  
 ران شدند و بعضی فرود میایند قطع تعلق از آن نموده همراه پیرو بودند میگرفتند و به کس می رسیدند  
 بقتلش می پرداختند از آن جهت شب بر خیمه سپاه قزلباش قرار از سر و اطراف گرفته از جهت اسوان  
 به اسباب تجار و اورد و اشراقی رود و سرد و در ده تا صبح گردان از آن آوردند جمعی که بیشتر  
 از دیگران رفته بودند نقل می کردند که خیمه های مفروش و صنایع چیده و شتران در برابر خیمه  
 خوابیده و در اکثر اینها طویل بقایمده مقرر بود چنان غموم است که جمعی در جنگ مقبول و گرفتار گردیدند  
 نامه ایشان بصاحب مانده دیگران که بر در سپاه خود در مانده بودند پروای دست درازی  
 بانها نکردند جمعی که بجناب فقه در خانه خود بودند نفوذ و نفایس اموال را با الاغان و شتران همراه بردند  
 سایر اسباب را با اسب و شتری که تاب اینها نداشتند بر جا گذاشته اند زیرا که جمعی که بیجا قوی  
 گردیدند رفته بودند اسب و شتر در آن بسیار آوردند و مردم طسوح نیز عینیت و افزایه تقیوان  
 آنجا گرفته بودند پس معلوم شد که هر کس آنچه توانسته همراه برده اما پرسی سلطان که اول شام  
 داخل اردوی سردار شده بود نقل می نمود که بیان خرگاه خاص سرداران روم پاره زر مسکو  
 سرخ و سفید ریخته بود و انگشتری او در کنار سندان خادو شمشیر مرصع بر سم و قاعده مقرر کرده  
 پهلوی امرای گذارند نهاده شده بود بخزان او در آمد خیمه بزرگ طولانی بود صنایع و صنایع  
 چیده صنایع پوشهای زرینت و مجمل بر روی صنایع کشیده اکثر متفعل بود دیکت و صنایع  
 را کشودم از اسباب و اتمه بر بود هیچ از آن برداشته بودند چون تنها بودم یک قطار شتر  
 از شترخانه او را چهارده صندوق بی آنکه بانی القصد و قی مطلع گردم بار کرده با شمشیر مزبور  
 بیرون آوردم وقت بیرون آمدن صدای مردم از اطراف و جوانب اردوی آمد که داخل شدند







و سایر مایحتاج و سامان مطعمه و مشروب بسیار نزل و از آن زمان و تحت و بدایا و تحصیل مکنونات  
 خاطر و مرغوبات غیر آن خسرو را فریاد نظیر و توفیق نوبت و فریاد گذارست نمایند و نمی نمایند که در حین رود برنگ  
 خلاق بنیاد اظهار رضا و خوشنودی که بر نفسی قیامان بصورت معلوم نمود و در منزل نمود و اجناس  
 و سایر تکلیفات و تواضعات آنچه شایان است که بیان باشد تقصیر نمود و بی از نظر و انایان خدای  
 را در رکاب آن خسرو و ایشان روانه نمود و تا در راه بود بین هیچ حکام و موب و ازان مالک محروسه  
 تاوار السلطنت که مقروض است با دستاورد چهارم و بیکی بفرار از مینواری پروانه و نقد و در اجناس و سایر  
 اسباب مایحتاج پیشکش آن سالیان و آن چنانچه بود با عزت و در حرم نام رسانید به چون حصول  
 آن خسرو را فریاد نشان بجد و وقورین به حال شد بسیار نروان و جبلا از دهان شرف نفاذ  
 که بر کنار شهر سردق عظمت و بهلال بی پای که چشمی غنچه که روز است با کل بتهنیم ساز و سامان نماید  
 خدنگاران فرمان پذیر بتیته ان نیزه خنجر سپاردت نمودند اعلی حضرت علی بنی استغفاری تقدیر دانی که  
 شامل حال خورد و بزرگ است بعزم استقبال و شاه مزبور دیده رکاب را بنور اقدام بنیالی بخشیدند  
 در حوالی بند و ستان من احوال فرودین امام قلینان را سعادت دریافت فریست اشرف روزی شد  
 مقارن آن حال از اسپ فرود آمد اعلی حضرت شاهی نیز میارده شد و با یکدیگر معانقه نمودند چون از  
 طرفین لوازم رسوم و آداب لایعلاج در بهار دولت و بهمان عنان و رکاب بر رکاب آنکه گریه  
 گردون اسام گشتند و مقارن هم بزم شادی و انبساط نشستند مطعمیات و مشروبات بیرون  
 از قیاس کشیده شد و تنقلات و حلویات از حد صرفه بیرون حاضر کردند بعد از برخاستن سفر  
 اسباب طرف پیش گشتند و استان سرای آغاز نهادند بعد از استیغای این امر و بیست رکوب نجار  
 اشرف تصیم یافت بمقتضای فرمان از پیشگاه خیام تاورد و تخته مبارکه که قریب یک فرسخ بود با یکی انداز  
 زینت و طلسم و دیبا گسترده و باین تمام روانه کردند بعد از ورود در تخته مبارکه با دستاورد تکلیف  
 فرود آمدن نمودند خان و الاستان نهایت ضعف و داشت و بانگ سواری سلاوه آن شاد بود  
 در خص گشت که مسکنی که بالشان اختصاص یافته بود روانه کردند و در و اعتماد الدوله و توری باسی

<p>گشسته تا پدید آوردن بخارا انقلاب          ز پیشین مسند افراسیاب          در بدر گاه نشه الکت رقاب          که مران قائم بخش و کامیاب          نشه از اندیشه قدسی خطاب          در شاهان زده افتاب</p>	<p>چو در بار و شمشیر بر رخ مشتاب          مانع از انان که هست          در این دولت با دولت تاناد          نشه جو با هر قدر نمرت اگر هست          در تریح سه ای تاریخ جو          نشه شمشیر بخارا گفت</p>
--	--

دیگری گشته

<p>کز پر تو او سسته ز می پیران          بر دست گرفته شمشیر جان          اورنگ نشین ملک توران          گفت آمده باو شاه توران</p>	<p>شبهه ای سده آن سپهر احسان          در روزی از روزی اخلاص          خاقان زمان ولی شمس          در روزی از روزی تاریخ</p>
--	--

در این زمان که سلسله سلطنتی آنکه از بنده محمد زمان برادر خود تفویض فرموده بود  
 از آن زمان که در این جهان چون کوهی از آتش بر سر آمد و در آن زمان که شاه  
 امیران و پادشاهان خود دانستند که در این زمان که در این زمان که در این زمان  
 ایشان را تعاقب کرده از تقوی و اجناس خود یافتند غایت کردند امام قلیخان و رقابا است  
 فرار اختیار کرده اصل اخبار هر روز بدین کیفیت است این واقعه و حقیقت این ساعده را  
 در آن وقت بجز این امارت هر سه افراز بریده هر دو الی الی باو شاه جمجاه شاه عباس ثانی  
 و قوی فرمان فرمای ایران گردانید بقتضای شمس که میوه همان نوازی خاندان قلی بیگ اول محبت  
 تعیین فرمود و فرمان قضا باین با هم بیکیان و امرای نظام و حکام و وزراء و عمال کارکنان  
 از سه جد و الی الی باو شاه خلافت مصر شرف نفاذ یافت که بهر یک از عمل که باو شاه مزبور  
 غسولش برود و در روز لوازم میزبانی و شرايط مهمانی و تکلیف انعام و اودن لباس ظریف و فرود



وایشک قاسمی باشی و ناظر بیوتات بهشایست تا منزل مذکور رفتند و در زمان پیاپی شده و سهواً سی صد  
 سپاهیان در دولت در رکاب آن خان و الا نشان تادیوان خمارت رفتند خان را از اسب فرود آورد  
 مراجعت نمودند و دیگر از عمارت مبارک شست بهشت به دستور روز پیش ششی مخفی ترتیب داده خان  
 و الا نشان را طلب فرموده تا پیش از یوان بهشت بهشت خود نفس نفس استقبال نموده بار دیگر معائن  
 نمودند بهست مبارک دست آن خمان و الا نشان را گرفته بدرون خمارت آوردند و بجوی بیرون  
 اندازد کرده بنواز شبات بیکران ممتاز فرمودند چون خان را به آتش زیارت که به معظم در ضمیر  
 و موسیقی گدشتن نهضت طوائف ارزانی داشتند و در آن چند روز که در پایتخت خلافت  
 هر روز با حسانی اشتغال یافت تبعه و ملازمانش با نعمات و خلائع ممتاز می گردیدند حاصل اینست  
 تریان از فقر و و جهل کلفت آن خان عالی شان رفقا و ملازمان او مقرر گردید و دستور احکام  
 و فرامین با سبک بگیان و حکام بعد در پیوست که نزل و ارمغان در هر منزل حاضر ساخته  
 و اعانت ایشان لوایم سعی بتقدیر رسانند و ادار السلطنت قزوین توقف رانند سه چهار  
 پیشین علی آراست خان مذکور را طلب فرمودند در مجلس آخر که خصت یافته روانه میگردد یافتند  
 بقای عمر و دولت اعلی حضرت ظل الهی خوانده روانه شد بعد از ورود بقریه سین قزوین اعلی حضرت  
 بهمانبانی بقصد شکار و ارشده بار و گدایان بادشاه و الاجاه و قریه مذکور ملاقات نمودند  
 عموم خلائق ازین شنیده ستوده لبزین شکرگزاری و السنه بهمانیان قرین سپاس و اری گردیدند  
 نزد بجهت آن بادشاهان کرستان است که از لشکر کشید و سخنان فرار نموده با ولد و پسنداده خود و بعد  
 چند روز از بجان بکوالی الکامی مرور رسیدن قلنجان بگلر بگی مر و علام خاصه شریفه از مشایخ اهل  
 حاصل نموده جمعی را به امانداری تعیین کرده حقیقت معروض پایتخت به خلافت مصیر گردانیدند  
 اعلی حضرت ظل الهی که مر و ت و کرم و مرومی و غریب نوازی که اباعن جدید شنیده گردیدند  
 و بیگانه ایسا اول به در با میاغ خیزار تومان تبریزی اشرفی با استقبال سلطنت پناه مذکور  
 در راه و احکام سبک بگیان و امرا سی عظام و کارکنان مالک خود صادر گردید

و هم چنین یافتند فصلای جهان از اطراف و اکناف رو به گناه از گور و خاکستر پیرانشان آید  
 می افتند در آنگاه آسمان برایشان قبضه آریاب فضل برمال بود و در آن روز در پیشگاه  
 آریاب انعام عزایق به بندگان شاهی براب و متغیر ساختند و این زمان قیامت است که در آن روز  
 در آن کی باشد اول است در روز نماز متعارف است این باقی است

<p>آریاب فنا باشد و سپید است این است          در عرفان می است هر چه که است          اقی که بی تو کعبه سعادت دارا          خوش آنکه بجز بی نهایت ساری</p>	<p>آریاب با هر چه که در آن است          بسیار است که هر چه هست          آریاب در وی در قیامت است          در سینه زینت است در آن است</p>
--	--

<p>در مقام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام</p>	
<p>شهی که بگذرد و از نه سپهر اشراق          محبت شد مردان مجوز بی پیری</p>	<p>آریاب بخدا و به نیست نه از آن است          که دستش بر گرفته است بی پیری</p>

و احوال مولدانش بن عبدالمطلب خاندان میسار در علم و فضل بسیار است و در آن است که در آن روز  
 والد ماجدش بوده شعور کمال بشانست میگفت این شعر از آن است که در آن روز

<p>گر بدل بیرون است فتنه سرو کار</p>	<p>بسیار است تا سینه آریاب</p>
--------------------------------------	--------------------------------

تسخیر بعضی از یار و کن بسیار می باشد به قیامت بود و قیامت آید و قیامت آید و قیامت آید  
 بود که بر بندگان ره شایع است بلکه بر اطفال صبیان که در بسیار تحصیل غشوات بود و غشوات  
 نیز ظاهر و باهر است تا بر واقفان فن سیر و تالیخ چه رسد دیگر بی شاه فتح آید شیرازی است و تاریخ به  
 آورده در سال نهصد و نو و سیادت پناه می فرج آید شیرازی که در الهیات و ریاضیات و طبییات  
 و سایر علوم عقلیه و نقلیه و طلسمات و غیرت و جرات عالی نظیر خود در عصر داشت به نصرت فرمان طلب  
 از پیش خاندان دکنی بقیه رسید حساب حکم خاندان و حکم ابو الفتح با استقبال قبه بگذار است آورد  
 منصب سعادت و برگزید و در بدایع و محلی جای گیر او مقرر شد تا تاریخ قدوم این امر است یافته شد





مرصع شاه فتح الهدام اولیا چون شنیده بودند که او شاگرد میواسطه میرغیاث الدین منصف  
 شیرازی است که بنام و عبادت چندان متقید نبود گمان داشتند که در سخنان مذکورین باین  
 دینیات خواهد کرد و اگر او را در این منصب خود استقامت و رزید با کمان خسته براه و دریا واری و قیقه  
 از و تالیق منصب درین فو که گذشت در عین دیوانخانه خاص که کجایی برای آن نه داشت که علامت  
 او ای صلوة کند بفران غالب و جمعیت خاطر نماز بزرگ با مسیبه سگزار و بدیعین مطلع شده آنرا از  
 در باب تقلید شمرود از آن و او ای غماض شمرود بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و محکمیت در رعایت  
 و قیقه فرو گذاشت نرفته و بخرمطرف قرآن او رجحان او در آورده با چه خود کرد اندیده و منصب وزارت  
 براجعه نمود در حل ترکیب سینه است اما اولی که در کار بیاورد و در کارهای مشهور شیخ فیضی ملک الشیرازی  
 در مرتبه او ترکیب بندی گفته این چند بیت از دست او است

گر که گم آن اند که عالم از نظام است	جهان عقل او در نیم روز عالم شام افتد
همه گنجینه اقبال هر دست لیام است	همه بیخ بنای او با در کاس گرام است
حقیقت کم که در سر رشته تحقیق است	سخانی از میان دانه و ابط از کلام است
زبان جمل جنبه بی محابا و سخن را	سطح آب در بسته آید دلایل تمام است
دل مشکبازان در هر نفس ابد ماند	چونارس میوه که شاخ تک نیم عالم است
گرامی و هایت فضل را فرزند روحانی	ای آدابای معنی شاه فتح الله شیرازی
دو صد یونصر وقت بوغلی تا او پدید آید	بسی دار و قضا و رتبه توکان تنگ و باز
کن با محفل شائسان که در زبان گوی	گویی باشوکت اشراقیان که روی فلک است
سلمات از وجود کامل بود و در این	بدوران جلال الدین محمد اگر غازی
شاه شاه از آن تشریف یابید	سکن به شک حسرت نخت کافران علم

در کتب معتبره در وزیر ارجمند صفوی که در عهد پادشاه کشورستان شاه طهماسب صفوی میا که  
 تعلق بالمشایخ داشت بعد از انتقال آن پادشاه به عالم عقی که امیر میرزا بر سر سلطنت



با امیرالمؤمنین مشهور باد و دیگر حسن انقدر ظفرخان که از شاه سیرام او در علم و فضل شعر و شاعری  
 مشهور روزگار و مدوح شعر و بلاغت آثار در پرورش عفا و شعرا و قیام و گوشت نمک و درین بیت کلیم  
 همصغیری نیست خاموشم درین گنج کلیم | ابلیل طبع ظفرخان میکند گویا مرا

مراد اوست در سنه نوزدهم جهانگیری بنیابت و الد ماجدش بصوبه داری کابل معزز گشته پنگوش  
 که مقصدش فروش افروزی و فتنه انگیزی بنواحی خرمین آمده بود مالش بسزا داده اجداد افغان را که  
 مصدر فتنه انگیزی و فساد بود در هنگام شورش پنگوش پای از اندازه خود دراز کرده در نواحی کابل  
 راه زنی و دست بردمی کرد و بعد از فراز او در کوهستان خریدار بود مزای کردارش رسانید و در عهد  
 شاه جهان بادشاه بصوبه داری کشمیر سرافراز بود نیز در بازوی شجاعت بیست و هفتیج ساخت سوا  
 اینها امرای دیگر که نوشتن اسامی ایشان مفصل بطول است همچنین در عهد شاه جهان بادشاه هم در آن  
 امرای بخدمت مناصب و صوبه داریها مقرر بودند و سوا ای ایشان جمعی که شریعی عظیم از اهل ایران را اتق و  
 قاتق امور مملکت پادشاهی بوده اند و از او این سلطنت آن بادشاه عجب او در حال بادشاه خفران بنا  
 شاه عباس ماضی از عالم قانی بعالم باقی اتفاق افتاده شاه صفی نیر بادشاه خفران بنا که بعد از او  
 بر سر مملکت ایران شکر گردیده بود اراده نمود که امرای خود جدید بگزارد و در اقلع و جمع نموده امرای  
 جدید بر روی کار آورد و باین خیال که همهت برستیصال امری قدیم است چارواچار بسیاری اتمام  
 و ارکان دولت که سالهای دراز در خدمت آن بادشاه جم سپاه ترتیب یافته بودند بمیاسن اقبال  
 شاه جهانی روی توجیه بنده وستان آورده بادشاه عجب شاه جهان بادشاه که قدر دان این چنین مردم  
 بود و عده اینقدر را باعث رونق سلطنت خود تصور فرموده هر یکی را در کسنت لطف خویش جای داده  
 بنسبت جاگیری عده سرافراز فرموده لاجرم امرای بسیار از پرورش باطنان شاه عباس خفران بنا  
 در سنده وستان و اردک شد و که اسامی احوال همه آنها باعث طول کلام و استنباط کراحوال بعضی  
 اختصار است از آنجا که اب علیه در آن زمان است که از طرف بادشاه عجب شاه عباس ماضی ناراضه بر باد  
 شده بود و بعد از آن حال آن بادشاه خفران بنا شاه صفی نیر بادشاه نیر که در سر آرد ای حکما